

۳ ژوئیه ۲۰۰۹



«چیزی» که گذشت!

«ابوالهول» رفت! با پایان دوران «خدمت» البرادعی که از سال ۱۹۹۷ آغاز شده بود، دوران اعمال سیاست «آشوب» بر ایران تحت عنوان «فضای باز سیاسی» به پایان رسید. اینبار تغییر واقعی در راه است. اما پیش از پرداختن به وبلاگ امروز لازم است توضیح مفصلی در مورد تضاد «مردم محوری» با «دمکراسی» ارائه کنیم.

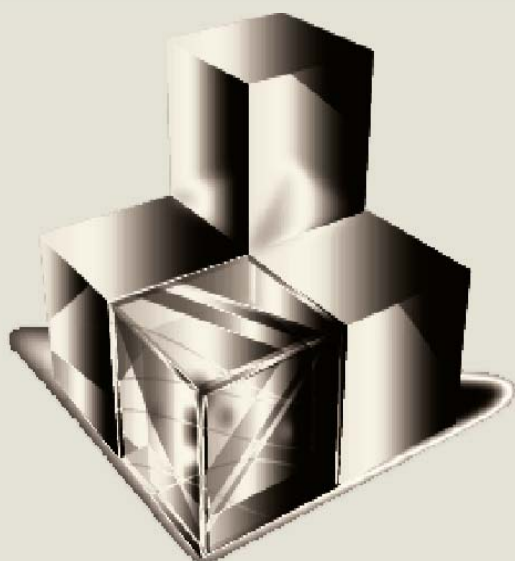
ویژگی دمکراسی، «انسان محوری»، «صراحت» یا «عدم ابهام» آن است. به همین دلیل جنبش مدنی با «مردم محوری» در تضاد قرار می‌گیرد. محور فلسفه مارکس و نظریه فروید «انسان» است. ویژگی فلسفه مارکس گسست از «ایده‌آلیسم» هگل و به طور کلی گسست از هرگونه «ابهام» فلسفی است. پیشتر گفتیم فلسفه مارکس ملهم از فلاسفه عصر روشنگری است. مارکس با چرخش به سوی این فلاسفه توانست از ایده‌آلیسم و تاریخ‌سالاری هگل بگسلد و «انسان» را «تاریخ‌ساز» تعریف کند.

روشن است که اگر حرکت جامعه بشری را یک حرکت غریزی بدانیم، چنین حرکتی بجز نگرانی و تشویش پیامدی نخواهد داشت. مسئله این است که «دیالکتیک منفی»، دلایل منطقی و اقتصادی رخدادهای تاریخی را نادیده انگاشته و فقط با نگرینستن به توحش و خشونت این رخدادها «تاریخ» را «نگرانی» و «تشویش» تحلیل می‌کند. با این وجود دلیل وقوع انقلاب اکتبر، جنگ‌های جهانی، سرکوب جمهوری خواهان اسپانیا، و ... نگرانی و تشویش نبود! «واکنش مردم» به این خشونت‌ها نگرانی و تشویش بوده، چرا که مردم مورخ نیستند!

اگر در تحلیل «تاریخ» اولویت به نگرش «عوام» داده شود، در چارچوب چنین نگرشی است که «دلایل صریح» و اقتصادی جنگ دوم جهانی در ابهام «نگرانی» و «تشویش» مردم آلمان فرو می‌افتد. یا ظهور پدیده طالبان در ایران و سپس در افغانستان، و همچنین تهاجم نظامی ارتش ناتو به عراق و افغانستان در «ابهام» قرار می‌گیرد. چرا که «ایجاد ابهام» یکی از اهداف اصلی پروپاگانداست، ابهامی که منطق متعارف و عقل سلیم را به چالش می‌طلبد. ساده‌تر بگوئیم، «نگرانی» و «ابهام» همزمان خشونت، شورش و ابتدال یا همان عناصر اصلی «عوامگرایی» را تقویت می‌کند.

در سایه چنین ابهام خجسته‌ای است که رسانه‌ها برای «توجیه» تهاجم نظامی به عراق - که صرفاً با هدف سلطه بر منابع نفتی و کنترل راه‌های عبور انرژی «می‌بایست» انجام می‌پذیرفت - ادعا می‌کنند صدام حسین سلاح کشتار جمعی در اختیار دارد و یک تهدید جهانی است! همین خبرهای سراپا دروغ تهاجم نظامی به عراق را «توجیه» کرد، و ارتش آمریکا و انگلستان به بهانه استقرار دموکراسی در این کشور به کشتار و چپاول پرداختند.

«هربرت مارکوزه» یکی از شیپورچی‌های «مکتب فرانکفورت» در «انسان تک بعدی» چنین فرموده:



نظریه فروید نیز از ضمیر انسان ابهام و تقدس «پدر» را می‌زداید. فروید می‌گوید، شناخت ضمیرناخودآگاه به ضمیر خودآگاه کمک می‌کند تا بر «ترس» غریزی» از آینده فائق شده و بجای «فرار» و پناه گرفتن در گذشته‌ها، یا مرگ و تاریکی، به سوی روشنائی، زندگی و آینده گام بردارد.

دلیل تهاجم فاشیست‌ها به مارکس و فروید ابهام‌زدایی اینان از «فلسفه» و «الهی‌ات» است. چرا که «ابهام فلسفی» آبخور مشترک سرمایه‌سالاری و فرزند خلفاش، فاشیسم به شمار می‌رود. در این «ابهام مفید» همه عوامل سلطه: خداوند، پدر و رهبر، به عنوان «پدر معنوی» یا خداوند زمینی مأوا گزیده‌اند تا به بهانه مقابله با «سلطه شر» یا سلطه «شیطان» بر «بندگان خدا»، نوعی «سلطه نیک» بر انسان‌ها اعمال کنند! «سلطه نیک» در چارچوب نگرش پدرسالار، عبارت است از اعطای «حق مالکیت» بر جسم و جان فرزند به پدر، اعطای حق مالکیت بر جسم و جان زن به مرد، و بالاخره اعطای حق مالکیت بر جان و مال مردم به «رهبر مقدس»!

آرمانشهر، «قوم برگزیده» و «عصرطلائی» در همین «ابهام» یا «ناشناخته» ریشه دارد. آنچه این «ناشناخته» را از ناشناخته‌های متعارف متمایز می‌کند، قرار گرفتن ریشه آن در یک زمان و مکان «ناشناخته» است. این ناشناخته بخصوص به دلیل بیگانگی‌اش با واقعیات «زمان» و «مکان» در انسان ایجاد تشویش و دلهره می‌کند. برای «فرار» از چنین تشویشی است که انسان تمایل دارد بجای حرکت به سوی ناشناخته و گام نهادن در مسیر «زندگی آینده»، در ذهن خود مأمونی «شناخته‌شده» در گذشته موهوم یافته و در آن «پناه» گیرد. این است هدف واقعی اعضای سازمان ناتو از تحمیل تئوکراسی بر کشورهای منطقه: ایجاد سکون در جامعه از طریق تقلیل «روابط انسانی» به روابط غریزی در بطن «خانواده». یا به عبارت دیگر، بازگشت به توحش اسطوره‌های مقدس ادیان ابراهیمی، به عنوان بهترین ابزار سرکوب انسان و انسانی‌ات. سی سال است که وقوفیه‌های «ساتاس» بدون استثناء در مسیر چنین هدف مقدسی تنظیم می‌شود.

در سال ۱۹۶۶ آدورنو، با ارائه «دیالکتیک منفی» و تعریف «تاریخ»، به عنوان یک «تشویش» و «نگرانی»، در واقع حرکت جامعه بشری را بر پایه «ترس» و «توهم» و «ابهام» تحلیل می‌کند. «نگرانی» طالبان پرووران ناتو برای ما ملت بی‌دلیل نیست! اینان در واقع نگران منافع خود در منطقه‌اند. در نتیجه تلاش می‌کنند با توسل به آشوب‌های دست‌ساز، ضمن تحمیل بایکوت خبری، ایران را در انزوای سیاسی قرار دهند، چرا؟ چون هرگونه حرکتی در جهت رشد و تعالی ملت‌ها تهدیدی است برای منافع اینان.

آدورنو در «دیالکتیک منفی» که در سال ۱۹۶۶، سه سال پیش از مرگش انتشار یافت، «تاریخ» را یک «نگرانی» و «تشویش» تحلیل کرده. این نگرش، هرگونه تحلیل و بررسی علمی رخدادهای تاریخی را در واقع به بیراهه و ابهام می‌کشاند! نظریه آدورنو «تاریخ» را در تاریکی و «ابهام» فرو می‌افکند و در واقع «علمی‌ات» آن را به زیر سؤال می‌برد. در این چارچوب تحرک انسان‌ها در زمان و مکان مشخص یا «تاریخ» هدف روشن و صریحی ندارد، بلکه واکنشی است کورکورانه به شرایط ناشناخته!

«آزادی‌های فردی و حق انتخاب یک دروغ بزرگ است که بر نیازهای واقعی بشر پرده می‌افکند.»

منبع: هریت مارکوزه، «انسان تک بعدی»، انتشارات می‌نوبی، پاریس، ۱۹۶۸.

به ادعای اهالی مکتب کذا این آزادی‌ها «بعد درونی روح» را سرکوب کرده، مانع ایجاد «تغییر» می‌شود! «تغییر» برای این حضرات همان «شورش» و «ایجاد گسست» در نظم حاکم است. یادآور شویم که اینان در دهه ۱۹۶۰ در یک نظام دموکراتیک چنین ترهاتی را به هم می‌بافتند، تا از این طریق جنبش‌های چپ را در اروپا و آمریکا به «بیراهه شورش» هدایت کنند. و در این مهم موفق هم شدند. ولی اینروزها بازار «نگرانی» و «شورش‌پروری» سازمان سیا در سراسر جهان کساد شده. از آن جمله است: شکست کودتای آب‌منگل‌ها، و پایان خدمت ابوالهول در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی!

گویا سر خوردن روی پوست خربزه جادویی به حکومت آب‌منگل‌ها محدود نمی‌شود. دوران خوش جنگ افروزی و تنش با توسل به «نگرانی» از «سلاح‌های کشتار جمعی»، با رفتن البرادعی پس از ۱۲ سال به پایان رسید. البرادعی را اعضای سازمان ناتو از اول ماه دسامبر سال ۱۹۹۷ در رأس سازمان بین‌المللی انرژی اتمی قرار دادند تا علاوه بر تجهیز پاکستان به سلاح اتمی، تهاجم نظامی به عراق و سپس به ایران نیز «توجیه» شود.

همچنانکه پیشتر گفتیم کشور ایران، علیرغم تلاش حکومت اسلامی و اربابان‌اش در غرب، به دلیل همجواری با روسیه از تهاجم نظامی در امان مانده. در واقع ۴ سال پیش اهالی محفل لولوسازی پرزیدنت مهرورزی را به منظور توجیه تهاجم نظامی از صندوق‌های مارگیری استخراج کردند. به همین دلیل بود که میرحسین موسوی از شرکت در «انتخابات» خودداری کرد؛ خیال‌اش از موفقیت اربابان آسوده بود. اصولاً نوکران خوب و وفادار هرگز قدرت «الهی» ارباب را مورد تردید قرار نمی‌دهند. بگذریم و بازگردیم به البرادعی، «معمار» تهاجم نظامی به عراق.

در سال ۲۰۰۳، البرادعی شخصاً پرونده عراق را به شورای امنیت ارائه داد. و در ماه مارس همان سال به بهانه‌های واهی، تهاجم وحشیانه انگلوساکسون‌ها به عراق آغاز شد. در سال ۲۰۰۵، البرادعی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به پاس «خدمات» ارزنده خود به تفنگ‌فروش‌های پنتاگون یک «نوبل صلح» هم دریافت نمودند. و خلاصه از آنجا که البرادعی در مزدوری «بی‌نظیر» بود، در سمت خود ابقاء شد. ولی همزمان با شکست قطعی کودتای آب‌منگل‌ها، یعنی روز دوم ژوئیه سال ۲۰۰۹ که محمد خاتمی هم به دفاع از «قانون» پرداخت، ایالات متحد ناچار شد با «البرادعی» نیز وداع کند. در واقع روز گذشته اصلاح‌طلبی آب‌منگل‌ها، محفل خاتمی، البرادعی و جناح کلینتون به زباله‌دان تاریخ پیوستند. در وبلاگ «قانون آب‌منگل» گفتیم که هیلاری کلینتون پرزیدنت اوباما را به مسکو همراهی نخواهد کرد. علیرغم پارسیدن نوکران آمریکا در جمران تغییر و تحولات اخیر پایان تئوکراسی و ریش و پشم‌سالاری در منطقه خواهد بود. هر چند حاکمیت انگلستان دل از نعلین و

دستار بر نمی‌گیرد! چرا که حکومت آخوند جماعت یا «تئوکراسی» انسان‌ستیزترین نوع استبداد است.

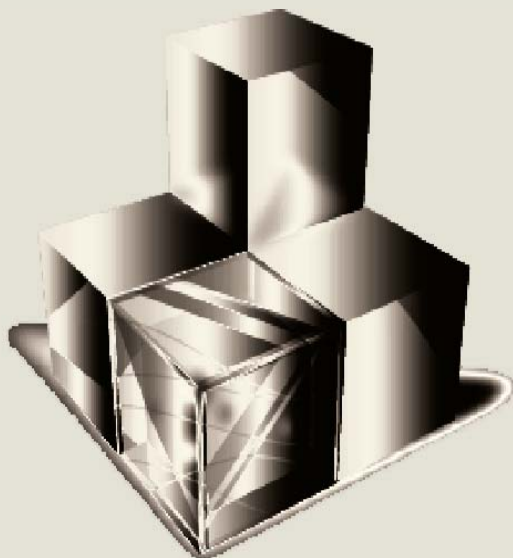
در تئوکراسی «ضمیرخودآگاه» از دو سو سرکوب می‌شود. از یکسو، ذهن و زبان فرد در خدمت ابهامات «ضمیربرتر» قرار می‌گیرد، و از سوی دیگر، پیکر فرد به عنوان پدیده‌ای «مادی» نفی و سرکوب خواهد شد. چرا که در یک نظام تئوکراتیک، خارج از تقدس خداوند، پدر و مادر نیز تقدس می‌یابند! همین تقدس دوگانه خشونت را در بطن خانواده از نظر «اخلاقی»، و در جامعه از طریق «قانونی» توجیه خواهد کرد. زمینه «توجیه خشونت» ابتدا در خانواده فراهم آمده، و سپس در سطح جامعه گسترش می‌یابد تا به یک «هنجار» اجتماعی تبدیل شود. پیشتر گفتیم که هدف استعمار تبدیل خشونت و ابتدال به هنجار اجتماعی است. پس نگاهی داشته باشیم به وقوفیه بیشرمانه امروز یا مطالبات استعمار غرب از ملت ایران که توسط آخوند جنتی در دانشگاه سابق تهران روخوانی شد.

آخوند جنتی مانند میرحسین موسوی در «خط امام» نشسته و ضمن نشخوار همان چرندیات خمینی می‌گوید:

«انتخابات واقعا سالم بود و هیچ اشکالی نداشت [...] باید ببینیم اکنون می‌خواهیم چه کنیم؟ یک اینکه ما مسلمانیم، دو اینکه ما شیعه امیرالمومنین هستیم که به خاطر قانون شهید شد، دیگر اینکه ما با هم برادریم [...] وحدت کلمه و برادری‌ها را به هم نزنید [...] حالا چیزی بوده، گذشته [...] الان باید [...] در نماز جمعه و انتخابات‌های آینده شرکت کنیم [...] ببینید چه گناهانی در این ایام شد که اگر هر کدام در پرونده کسی باشد در آن دنیا وای به حال اوست؛ کسانی که مرتکب این گناه‌ها شده‌اند بروند در این ایام توبه کنند.»

منبع: مهرنیوز، مورخ ۱۲ تیرماه سالجاری

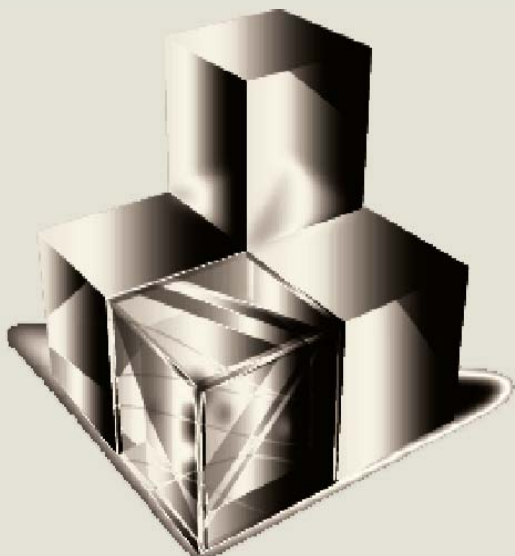
این است «برنامه» اربابان حکومت اسلامی در لندن و واشنگتن برای ملت ایران! یک سرکوب همه جانبه با هدف حذف. حذف همه مخالفان، حذف همه بجز شیعی مسلکان حکومتی و جیره خواران‌شان در داخل و خارج. بهتر بگوئیم حذف همه بجز «برادران» آب‌منگل که



به مدت ۱۰ سال در این کشور حکومت نظامی را ادامه داد، در نتیجه اینبار هم حکومت نظامی سال‌ها دوام خواهد داشت. البته اینان آرزوها و امیال اربابان‌شان را به عنوان «تفسیر سیاسی» تحویل مردم می‌دهند. در مورد ایران هم ذکر «انقلاب مخملی» گرفته بودند و موسوی فاشیست را مدافع دموکراسی جلوه می‌دادند. سیرک پنتاگون در اروپا به ویژه در فرانسه سروصدای فراوان به راه انداخت ولی فروش چندانی نکرد! چرا که مردم ایران «فراموشی» نگرفته‌اند، «چه توان کرد که تقدیر چنین بود.»

البته اهالی «لوموند» هنوز به زوج «موسوی - کروی» امید بسته و فرمان ایجاد یک تشکل دمکراتیک را برای ایندو پیرو وفادار گاو حاج میرزا آغاسی صادر کرده‌اند. سایت لوموند، مورخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۹ می‌نویسد، موسوی و کروی یک «تشکل دمکراتیک» ایجاد می‌کنند! اینکه میرحسین موسوی با «خط امام روشن ضمیر» خود یک تشکل دمکراتیک هم به راه بیاندازد بیشتر یک لودگی سیاسی است! در هر حال به گفته لوموند، موسوی در مورد جزئیات این تشکل هنوز حرفی نزده، ولی تشکل کذا را ایجاد خواهد کرد! ما هم تردیدی نداریم که موسوی یک تشکل سیاسی به راه خواهد انداخت، ولی اطمینان داریم که تشکل کذا هیچ ارتباطی با دموکراسی ندارد. موسوی یک فاشیست جنایتکار بیش نیست، کارفرمایان لوموند در صنایع نظامی «لاگارد» نمی‌توانند او را به رهبر جنبش مدنی در ایران تبدیل کنند. جنبش مدنی فاشیست و «مرگ پرست» نیست، «انسان محور» است.

انتخابات واقعا سالم بود! و طبق معمول هیچ اشکالی نداشت، اشکال از مردم بود! باید ببینیم اکنون می‌خواهیم چه کنیم؟ [...] [...] الان باید [...] در نماز جمعه و انتخابات‌های آینده شرکت کنیم.



جای «مردم» می‌نشینند و قانون «مردم محورشان» را هم به مورد «اجرا» می‌گذارند. در حکومت آب‌منگل‌ها همچنانکه شاهدیم جایی برای «اقتصاد» و «مادیات» وجود ندارد، معنویت است و دیگر هیچ! از آنجمله است شرکت در مراسم حماقت‌گستر و فوقیه‌سرائی، و به ویژه شرکت در انتخابات «ها!» بیانیه نویسنده مفلوک «ساتاس» هنوز نمی‌داند «انتخابات» اسم جمع است، و اسم جمع را فقط الاغ جمع می‌بندد. بگذریم. انتخابات گورکن‌ها همچنانکه شاهد بودیم «معنوی» است. به عبارت دیگر بجز «تقلب» هیچ نیست.

گورکن‌ها که به دلیل شکست کودتای ۲۲ خرداد همگی «قانون‌گرا» و اهل یک «خانواده» شده‌اند، امروز برای تکذیب «شایعات» زبان‌شان باز شده! بله، این مدت که برنامه کودتا ادامه داشت، دولت احمدی‌نژاد حضور خبرنگاران خارجی را در تجمع‌های خیابانی ممنوع کرده بود تا دارودسته خاتمی بتوانند با فراغ بال به شایعه‌پراکنی و تشویش‌آذغان عمومی مشغول شوند؛ به همین دلیل همه «لال‌مونی» گرفته بودند. اما پس از اینکه شکست کودتا حتمی شد، یعنی پس از گذشت سه هفته، رئیس دانشگاه تهران به «مهرنیوز» فرموده‌اند، قتل ۵ دانشجوی شایعه بوده، و پخش این شایعه باعث نگرانی و تشویش ده‌هزار تن از افراد خانواده دانشجویان ساکن خوابگاه دانشگاه شده، چرا شایعه پراکنی می‌کنند؟! عجیب است که ایشان تاکنون سکوت اختیار کرده بودند، در حالیکه رهبرشان رسماً به قتل «۵ دانشجوی حزب‌اللهی» توسط آشوب‌طلبان اشاره داشتند، و در واقع به زبان بی‌زبانی «حزب‌الله» را برای ایجاد درگیری خیابانی به حضور در صحنه آشوب و تظاهرات غیرمجاز فرامی‌خوانند!

البته ما تعجب نمی‌کنیم، چون پیشتر هم گفتیم دو جناح طایفه آب‌منگل دست در دست یکدیگر برای «ایجاد آشوب» و «تولید شهید» وارد میدان شده بودند. تعجب ما از حماقت حکومت آب‌منگل‌ها نیست، تعجب ما از حماقت اربابان‌شان در لندن و واشنگتن است که ناچار شده‌اند هم با البرادعی، زمینه‌ساز تهاجم نظامی به عراق وداع کنند، هم با کودتا در هندوراس و جنگ و بحران در آمریکای جنوبی!

بله، کودتا نه تنها در ایران که در هندوراس هم شکست خورد! امروز «میچله‌تی»، جانشین «زلایا»، رئیس جمهور برکنار شده هندوراس اعلام داشت آماده برگزاری انتخابات ریاست جمهوری است. یادآور شویم که برخلاف کودتاها در دوران جنگ سرد، اینبار ارتش برای دفاع از قانون و ممانعت از قانون‌شکنی رئیس جمهور وی را برکنار کرد. ولی همین دخالت ارتش فرصتی برای ابراز وجود کلنل چاوز فراهم آورد تا برای دفاع از مردم هندوراس، ارتش ونزوئلا را در مرزهای این کشور به حال آماده باش در آورد! اهالی سازمان ناتو شکم‌شان را برای یک حکومت نظامی در هندوراس و جنگ در آمریکای جنوبی حسابی صابون زده بودند.

گله روشنفکران فرهیخته پنتاگون، یا بهتر بگوئیم سگ‌های سیرک عموسام چنین تفسیر می‌کردند که، «در سال ۱۹۷۲ ارتش هندوراس کودتا کرد و